

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو

۱۰/۱۱/۲۲

## آنان برای سرمایه کشته شدند

اینان برای سرمایه کشته می‌شوند

در آمد صفر

اجلاس اخیر ناتو در لیسبون بر محور تصمیمات مهم سیاسی نظامی به منظور حل بحران افغانستان متمرکز بود. در این اجلاس حامد کرزی یکی از صحنه گردانان سیرکی بود، که گویا قرار است تا اطلاع ثانوی حضور اشغالگران امپریالیست در افغانستان را توجیه کند و برای نسل کشی این نیروها جشن بگیرد. شکست ارتش امریکا و متحدانش در افغانستان و عروج مجدد یکی از دست راستی ترین جنبش های سیاسی معاصر (طالبان) یک بار دیگر مؤید این نکته است که دخالت امپریالیستی در امور داخلی کشورها هرگز به تحولات دموکراتیک منجر نشده است. از ویتنام تا عراق به درستی این مدعا گواهی می دهند و افغانستان سند تاریخی دیگری برای یک جنایت مهیب امپریالیستی ست که سوگمندان با خاموشی و سکوت جریان ها و افراد چپ و ترقی خواه توأم شده است. البته از کسانی که هر گونه مبارزه ضد امپریالیستی را به رقابت های بی هوته دوران جنگ سرد پیوند می زنند و تقابل با " ارتجاع پیشا سرمایه داری " را در اولویت مبارزه کارگران و زحمت کشان قرار می دهند و اساسا مبارزه با امپریالیسم را - که به زعم حضرت شان دست کم در قیاس با ارتجاع " مدرن " است - بایگانی کرده و عملا به خدمت نهادهای سرمایه داری جهانی در آمده اند انتظاری نیست. در این مقاله روی سخن ما با طبقه کارگر و زحمت کشانی ست که فرزندان شان گروه گروه در مسلخ بورژوازی جهانی قربانی می شوند.

درآمد یک

جان واکر لیند نام آشنائی در جهان سیاست نیست. از او کتاب، مقاله یا مصاحبه ای منتشر نشده است. هفته گذشته (۸ نوامبر ۲۰۱۰) مطلع شدم، فرانک لیند (پدر جان) در سکوت مطلق ناشی از آلزایمر همسرش (مادلین) بار دیگر از بی‌گناهی و درخواست و آزادی فوری پسرش سخن گفته است. این خبر حتا به اندازه جفت‌گیری دو پاندا در

اندونزی انعکاس رسانه‌ای نداشت. حالا خانم مادالین خاموش‌تر از سال‌های پیش، توان اندیشیدن به کودکی پسرش را نیز از دست داده است.

## درآمد دو

\* ژنرال مک‌کریستال به دلیل انتقاد از "بی‌عرضگی" سیاستمداران کاخ سفید برکنار می‌شود...  
\* ژنرال دیوید پترائوس از سوی اوباما - گیتس به ۳۰ هزار نیروی تازه رفته به افغانستان می‌پیوندد...  
\* موتور نظامی قدرت‌مندترین ارتش جهان در افغانستان به روغن سوزی افتاده است...  
\* دولت برآمده از توافق اجلاس بُن (حامد کرزی) روزبه‌روز در فساد بیش‌تری غوطه می‌خورد...  
\* بر شدت ترانزیت مواد مخدر و حدت تروریسم سلفی افزوده شده است و از خاورمیانه تا شرق دور و غرب نزدیک در وحشت می‌لرزد...

\* ویروسی که آزمایشگاه‌های امنیتی، نظامی و سیاسی ایالات متحده با همکاری دولت‌های پاکستان، عربستان، امارات و ایران (تحت عنوان گروه‌های جهادی) ساخته بودند تا ارتش اردوگاه کمونیسم بورژوائی شوروی را به استهلاک کشد، حالا پس از فرو ریختن منهن به پادزهرهای آزمایشگاه‌های مادر، مقاومت نشان می‌دهد.  
\* افغانستان (و عراق) روی دست امریکا مانده و لحظه به لحظه ارتش این کشور را با تمام هزینه‌های هنگفت مالی مانند مردابی بی‌انتهای در خود فرو می‌کشد. طالبان در حال عروج است و دولت شکننده و فاسد حاکم؛ بر بخش‌های گسترده‌ای از جنوب (مرز پاکستان) کمترین تسلطی ندارد.

با این دو درآمد کوتاه باید دانسته آمده باشد که معمای جان واکر لیند گم‌نام، با کلید افغانستان رمزگشایی می‌شود. افغانستان البته هانوی نیست و آنان که علیه ارتش امریکا اسلحه گرفته‌اند و با جسارت (و پول و اسلحه اهدائی؟) می‌جنگند ویت‌کنگ نیستند. جنگی‌ست از هر دو سو به غایت ارتجاعی که دودش به چشم زحمت‌کشان به خاکستر نشسته افغانی می‌رود و با قفل شدن جبهه‌ها، بعید به نظر می‌رسد که در آینده‌ای قابل پیش‌بینی امریکا بتواند از این بحران خودساخته خارج شود. مضاف به این‌که *افول هژمونی و سقوط اتوریته نظامی امریکا* - که از تبعات بحران اقتصادی جاری‌ست و در کنفرانس اخیر جی ۲۰ در سنول خود را نشان داد- اساساً امکان پیروزی در افغانستان را به صفر رسانده است. (در افزوده: من در کتاب سر و ته زده شده *"ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان"*، ۱۳۸۶، تهران: قصیده‌سرا؛ کوشیده‌ام جریان شکل‌گیری القاعده را به لحاظ بین‌المللی، تاریخی و ایدئولوژیک بشکافم و در این مجال مجمل به اجمال نیز نمی‌توانم آن مبحث را بازسازی کنم)

## سریاز ایدئولوژی یا پیاده نظام سرمایه؟

در میان نیروهای رزمنده طالبان و القاعده افرادی با ملیت‌های مختلف دیده می‌شوند. مصری، تونسی، یمنی، سوری، سودانی، اردنی، مراکشی، فیلیپینی، چینی (منطقه سیان کیانگ)، الجزایری، پاکستانی، دو رگه‌های المانی - مراکشی و غیره. اما تاکنون گزارش دقیقی از حضور شهروندان امریکا در صفوف پیش‌گفته ارایه نشده است. جان واکر لیند اولین مورد بود. جانی، جوانی خوش‌چهره از خانواده‌ای کاتولیک، در ۱۷ سالگی برای همیشه دوست دخترش (لیزا کوربت انگلیسی تبار) را در جریان *تغییر ایده‌نولوژی خود* گذاشت و از او خواست که برای همیشه فراموشش کند. اصرار لیزا - که سخت دل‌بسته شیطنتهای جانی بود - راه به جایی نبرد و در نتیجه تلخی مکرر جانی، دخترک رمیده خاطر به سوی سرنوشت نامعلوم خود رفت. با خاطره عشقی ناکام.

ابوزبیده را می‌شناسید؟ این فرد ابتداء رابط گروه راعد حجازی (از افراد القاعده اردن ۱۹۹۸) بود و وظیفه داشت که عرب‌های استشهادی را به اردوگاه نظامی آموزشی افغانستان جلب کند. در این اردوگاه‌ها عملیات با مواد منفجره و بمب‌های مهار شونده، آموزش داده می‌شد. ابوزبیده و معاونش جعفر عمرشعبانی از طراحان اصلی ترور احمدشاه مسعود بودند. او پس از عملیات ۱۱ سپتمبر تا حد وزیر امور خارجه القاعده ارتقاء یافت و وظیفه ارتباط با گروه‌ها و افراد بنیادگرا در کل جهان را - به همراه تیمش - سامان‌دهی کرد. این ارتباطات با توجه به رشد سریع تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات الکترونیکی به سرعت جواب داد و جوانانی از کشورهای غربی به صفوف اسلام سیاسی ذوب شده در میان افغان‌العرب‌ها پیوستند. یکی از این جوانان جان واکر لیند بود که پس از پیوستن به القاعده تغییر ایدئولوژی مذهبی داد و نام خود را عبدالحمید برگزید.

تنها خبری که در مورد جان آمده - تا آن‌جا که نگارنده مطلع است - به گزارش ۲۵ جنوری جریده فاینشال تایمز (۲۰۰۲) باز می‌گردد. بنا بر این گزارش نه چندان دقیق جان واکر امریکائی، بیست ساله، فرزند دوم مادلین و فرانک لیند به خانواده ای کاتولیک با فرهنگ نسبتاً مرفه تعلق داشت. سال‌های جوانی جان در واشنگتن سپری شد و پس از انتقال پدرش به مارین کانتی در سال ۱۹۹۲ به دبیرستان شمیسکال رفت. جانی از طریق نت با زندگی مالکوم ایکس آشنا شد و به تدریج به مطالعات اسلامی روی کرد. پس از ترک مدرسه و زمانی که از لیزا کوربت زیبا و پر شور فاصله گرفت، ساعات طولانی به مسجد کوچکی در مجاورت شهر دور افتاده افلنت می‌رفت. او در این مسجد با دوستان تازه ای آشنا شد. عبدالله نانا یکی از ایشان و از مرشدان جانی بود.

### نیاز به هویت مشترک

آزادی فعالیت مراکز و مساجد اسلامی در یک برهه از تاریخ ایالات متحده سخت قابل تأمل است. این امر پس از فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد قوت گرفت. امپریالیسم امریکا برای توجیه یک جانبه‌گرایی میلیتاریستی خود محتاج جای‌گزین مناسبی برای کمونیسم اردوگاهی بود. ماجرای آشنائی جان واکر لیند و عبدالله نانا را فراموش نکنید، تا یادم نرفته است، این مؤلفه را کمی بشکافم (امیددارم این فلش بک‌ها؛ فیلم‌های سرگیجه‌آور دیوید لینچ - مثلاً جاده مالهاند - را تداعی نکند).

واقعیت این است که باز تولید القاعده و اعلان جنگ به امریکا و مسیحیان و یهودیان (کفار؟) بهترین فرصت برای احیای "هویت مشترک" رو به زوال غرب بود. این هویت مشترک - که بنیادش بر باد است - همواره نیاز میرم فلسفی، اجتماعی، فرهنگی و البته سیاسی امریکا بوده است. (به فرضیه هویت‌های تمدنی هانتینگتون نگاه کنید). روزگاری امپریالیسم امریکا، خطر "کمونیسم" را زیر بنای ایجاد این هویت مشترک ساخته بود. مبارزه با هر چه رنگ سرخ داشت - از ویتمام هوشه‌مینه تا کوبای کاسترو - چه - از یک سو می‌توانست غرب را حول یک محور مشترک متحد کند و از سوی دیگر به کارتل‌ها و تراست‌ها و الیگارش‌های این اطمینان خاطر سخاوت - مندانه را ببخشد، که هر جریان رادیکال، سازمان چپ و اتحادیه کارگری داخلی و خارجی را می‌توان تحت عنوان جاسوسی برای مسکو و سرخ‌های دیگر نابود کرد.

فروپاشی کمونیسم بورژوائی اگرچه این فرصت را از سرمایه‌داری غرب گرفت، اما آنان پیش از عروج پلتسین، آلترناتیو مناسب را ساخته بودند: اسلام سیاسی سلفی

در ۲۵ جنوری سال ۱۹۹۵ - سه سال پس از فروپاشی کامل شوروی - ویلی کلاوس (دبیر کل اسبق ناتو) در جریان اجلاس سالیانه این سازمان در مادرید، به تبیین ستراتیژی پیمان ناتو برای قرن بیست و یکم پرداخت و در پاسخ منتقدی که به ادامه حیات این پیمان بعد از سقوط شرق اعتراض کرده بود، چنین گفت:

«در گذشته خطری که امریکا و اروپا را تهدید می‌کرد از شرق بود. این درست که خطر کمونیسم عملاً منتفی شده است، اما خطر بزرگتری در حال به مبارزه طلبیدن امنیت ملی ماست. به مصر، لیبی، مراکش، الجزایر، ایران و افغانستان بنگرید. دیر یا زود شمال آفریقا در بستری از بنیادگرایی اسلامی خواهد غلتید. با توجه به پیوندهای گسترده تجاری و غیره میان شمال آفریقا و کشورهای جنوب اروپا از یکسو و اقلیت قابل توجه مسلمان در اروپا از سوی دیگر، در آینده قاره اروپا با میلیون‌ها مسلمان بنیادگرا مواجه خواهد شد که ثبات و مجموعه تمدنی را تهدید خواهد کرد. افغانستان و عراق یک تهدید بالفعل است.»

دیپلماسی بیگانه هراسی، دشمن تراشی و محاصره اندیشی همواره گفتن غالب نظریه‌پردازان امریکایی بوده است. ایالات متحده برای توجیه این دیپلماسی از یک طرف تمام تلاش خود را برای فروپاشی کمونیسم به بن‌بست رسیده اردوگاهی به کاربست و در همه جا سرخ‌ها را سرکوب کرد و از طرف دیگر به رشد مراکز تبلیغ دینی (اسلامی) در هر کجا که ممکن بود کمک کرد. ایالت کالیفرنیا، محلی مناسب برای رشد باکتری‌هایی بود که بعدها به بدنه افغانستان و عراق پیوند خوردند.

### بلوغ یا بلاهت فکری جان؟

گفتیم که جان واکر به مسجد کوچکی در شهر دور افتاده افلنت می‌رفت. هفت‌صد سال پیش حافظ شیراز از خانقاه (مسجد) به می‌خانه (محل شعور و آگاهی) رفته بود:

**ز خانقاه به می‌خانه می‌رود حافظ**      **مگر ز مستی زهد و ریا به هوش آید**

اما در اواخر هزاره دوم امریکاییان برای فرار از شیخ سرخ جوانان را از می‌خانه‌های نیم بند به مساجد تاریک سلفی‌گری می‌فرستادند. **ساده‌لوحی ست اگر کسی گمان کند که کل این پروسه دور از چشمان نهادهای امنیتی و مراکز نظریه‌پردازی ایالات متحده صورت بسته است.**

عبدالله نانا - از دوستان جان واکر لیند - دوران گرایش وی به اسلام سیاسی را چنین بیان می‌کند: «او آرام، خجول و از نظر من **مسلمانی واقعی** بود. او سایر ادیان را نیز مورد بررسی قرار داده و بر اساس میل و انتخاب شخصی به اسلام گرویده بود.»

جان واکر، متولد ۱۹۸۱ در سال ۱۹۹۷ به اسلام گروید و نام عبدالحمید را برای خود برگزید. او والدینش را وادار کرد هزینه سفرش به یمن را تأمین کنند. جایی که او با ثبت نام در مدرسه ای مذهبی به فراگیری زبان عربی و علوم اسلامی مشغول شد. فرانک لیند پدر جان می‌گوید که او در ابتداء تمایلی نداشت به فرزندش اجازه دهد عازم یمن شود اما شور و اشتیاق جان او را تحت تاثیر قرار داد. شور و اشتیاقی که کاتولیک‌های مؤمن و متعصب را در خاطر او متجلی می‌کرد. پس از عزیمت جان به یمن، والدین او مدتی از هم جدا شدند. او پس از مدتی برای دیدار والدینش به کالیفرنیا بازگشت اما پس از مدت کوتاهی برای ادامه فراگیری علوم اسلامی عازم پاکستان شد و از یک مدرسه آموزش مذهبی پاکستان سر درآورد، جایی که سنگ بنای روابط او با گروه‌های بنیادگرا گذاشته شد. جان واکر عاقبت برای شرکت در جهاد افغانستان راهی آن کشور شد و چنان‌که ضمن یکی از بازجویی‌های اولی گفته است، بین انتخاب گروه‌های مبارز کشمیری و گروه صفوف طالبان در افغانستان حق

انتخاب داشته است که او پیوستن به طالبان را بر می‌گزیند... جان واکر لیند در پی پشت سر گذاشتن دوره آموزش هفت هفته‌ئی در یکی از اردوگاه‌های آموزشی القاعده در افغانستان و فراگیری فنون نظامی و جنگ چریکی وارد کارزار می‌شود. جان واکر - با نام مستعار عبدالحمید - یکی از ۸۶ عضو القاعده بود که در نبرد قلعه جنگی به اسارت نیروهای جبهه‌ی ائتلاف شمال در آمد.

### نبرد قلعه جنگی

جوانی قد بلند و نسبتاً لاغر اندام با پای برهنه و لباس مندرس سیاه، در حالی که دست‌هایش با بند پارچه‌ئی از پشت بسته شده و پای راست و دست چپش باند پیچی شده بود. چهره‌اش را سیاه کرده بود، اما با کنار زدن سیاهی‌ها چهره یک جوان بیست ساله امریکائی هویدا شد. هنگامی که وی را همراه ده، دوازده هم‌رزم مجروح دیگرش - که اغلب عرب بودند - پشت کامیون انداختند تا به بیمارستان انتقال دهند حاضر شد با پاسخ دادن به چند سؤال کالین سالوی خبرنگار نیوزویک، جزئیات بیش‌تری از هویت خود را آشکار کند. نام واقعی عبدالحمید، جان واکر لیند است. در واشنگتن به دنیا آمده اما عمر خود را در ایالات مختلف امریکا گذرانده است. شانزده ساله بوده که مسلمان شده، سپس به پاکستان رفته تا به مطالعات اسلامی بپردازد. در آن جا بود که با مدرسان طرفدار طالبان آشنا می‌شود و افکار و آرای این نهضت توجهش را جلب می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که طالبان تنها حکومتی در جهان است که عملاً به احکام شرع اسلام پای‌بند است. سرانجام تصمیم می‌گیرد به یاری این تنها حکومت اسلامی جهان بشتابد. هنگامی که خبرنگار نیوزویک از او پرسید که آیا با حملاتی که روز یازدهم سپتمبر به امریکا شد موافق است یا نه؟ مکثی کرد و گفت:

«این سؤال، پاسخی طولانی و پیچیده می‌طلبد، من دو سه روز است که غذا نخورده‌ام و ذهنم برای این‌که جواب درستی بدهم کار نمی‌کند!»

اما خبرنگار نیوزویک به کمک نیروهای افغانی آن قدر او را تحت فشار قرار داد تا سرانجام این پاسخ را شنید:

«بله، با این حمله موافقم!»

در طی دو هفته‌ای که قندوز در محاصره نیروهای جبهه ائتلاف شمال بود، عبدالحمید تمام مدت در کنار نیروهای طالبان جنگید. سرانجام طالبان در ازای تحویل جنگجویان خارجی‌اش توانستند جان سالم از معرکه در ببرند و قندوز را تحویل نیروهای ژنرال دوستم بدهند. عبدالحمید (جان واکر لیند) همراه با پانصد نفر دیگر به اسارت درآمد. هنگامی که آن‌ها را به قلعه جنگی منتقل می‌کردند دو نفر از نیروهای طالبان نارنجک‌هائی را که زیر لباس خود پنهان کرده بودند پرتاب کردند و دو نفر از نیروهای دوستم را کشتند. به تلافی این عمل، اسراء تمام شب را گرسنه و تشنه در اعماق سیامچال سر کردند. دو مامور C.I.A که از همه اسراء عکس و فیلم می‌گرفتند متوجه نشدند که عبدالحمید هم وطن خود آنان است. آنان قرار بود از همه بازجوئی کنند. در این بین به سبب کاردها و نارنجک‌هائی که بعضی اسراء در لباس خود پنهان کرده بودند اوضاع به هم ریخت. اسراء توانستند عده‌ای را خلع سلاح کنند و شورش آغاز شد. در این شورش گلوله‌ای به پای عبدالحمید اصابت کرد. دو مامور C.I.A به دست اسراء افتادند، آنان‌ها را تا حد مرگ کتک زدند و یکی را کشتند. دیگری به کمک چند پزشک افغانی صلیب سرخ و کماندوهای امریکائی موفق به فرار شد. نیروهای امریکائی با تمام قوا به قلعه جنگی حمله و آن‌جا را بمباران کردند. قلعه کاملاً در هم کوبیده شد. بعد نیروهای ژنرال دوستم گازوئیل روی ساختمان قلعه پاشیدند و آن را آتش زدند. هنگامی که مطمئن شدند همه کشته شده‌اند، تعدادی از نیروها وارد قلعه شدند، غافل از

این که هنوز صد نفری زنده هستند که به مقابله با آنان برخیزند. بار دیگر درگیری شروع شد. نیروهای ژنرال دوستم یک بعدازظهر کامل را به سرکوب اسراء با اسلحه سنگین پرداختند. فردای آن روز روی قلعه سیلاب گشودند. اسراء یک شب در آب سرد و یخ زده سر کردند. سرانجام تنها چیزی که برای آنان باقی ماند یک تفنگ و پانزده گلوله بود. صبح که رسید از قلعه جنگی جز ویرانه شناور در آب و جنازه‌هایی که روی آب افتاده بودند چیزی باقی نمانده بود. عبدالحمید که از معدود زنده ماندگان بود پاسپورت امریکائی‌اش را در همین ویرانه‌ها جا گذاشت. او را نیز به امریکائیان تحویل دادند.

جان واکر پس از انتقال به امریکا در برابر قاضی عالی فدرال در دادگاهی در ویرجینیا حاضر شد و دادخواستی مشتمل بر ده اتهام منتسب به وی قرائت شد که مهم‌ترین این اتهامات پیوستن وی به شورشی فراری اسامه بن لادن و طالبان با هدف مبارزه ضد امریکائی بود. همکاری برای قتل اتباع امریکائی و همکاری با سازمان‌های تروریستی خارجی از جمله اتهامات او بود که در صورت اثبات می‌توانست به صدور حکم زندان ابد منجر شود. هر چند اگر اتهام اصلی او یعنی خیانت به امریکا اثبات می‌شد. برخی اعتقاد داشتند ممکن بود برای واکر مجازات مرگ در نظر گرفته شود. جان واکر به ۲۰ سال زندان در گوانتانامو محکوم شد.

جان اسکرافت (دادستان وقت کل امریکا) که در مورد اتهامات جان واکر لیند با روزنامه "یواس تودی"- امریکای امروز- گفت و گو می‌کرد اذعان داشت:

«او داوطلبانه و خود خواسته به اردوگاه تعصب و بنیادگرایی پیوست و در سر سپردگی به تروریست‌ها هرگز دچار تزلزل و تردید نشد. تروریست‌ها جان واکر لیند را وادار به همکاری نکردند بلکه او بود که تروریست‌ها را انتخاب کرد...»

### قربانیان سرمایه یا مقتولان سنت - مدرنیته؟

ماجرای جان واکر لیند تلخ است. درست مانند ماجرای مثله شدن دختری به نام عایشه. درست مانند هزاران انسان انتحاری که همه روزه خود را با کمربندهایی از باروت در افغانستان و عراق و پاکستان و لبنان منفجر می‌کنند. قربانیان هر دو طرف سربازانی هستند که به فرمان سرمایه آواره و از خود بیگانه شده‌اند. اینان قربانیان ایدئولوژی‌های مختلف دینی و مذهبی نیستند. ظاهر قضیه چنین است که فی‌المثل در افغانستان و عراق و... جریانی سنت‌گرا (طالبان و القاعده و...) علیه نظامی مدرن (ایالات متحده و غرب) می‌جنگد، اما واقعیت ماجرا چنین نیست. سی سال پیش در آستانه سقوط دولت نجیب الله نیز چنین نبود. همه سربازانی که با کمک‌های مالی تسلیحاتی و امنیتی امریکا، عربستان، امارات، پاکستان و ایران به فرمان گروه‌های جهادی - از ربانی و احمد شاه مسعود گرفته تا حکمت‌یار - علیه نیروهای نظامی شوروی می‌جنگیدند، قربانی سرمایه بودند. سربازانی که بر پیشانی کلاهشان ستاره سرخ خودنمایی می‌کرد، نیز قربانی چهره دیگری از سرمایه (کمونیسم بورژوائی) بودند. هیچ کدام از جنگ‌های منطقه خاورمیانه، جنگ میان سنت - مدرنیته یا استبداد شرقی - دموکراسی لیبرال نبوده است. به ترکیب صوری دخترانی که با تی‌شرت‌های زرد رنگ آرم حزب الله را بر سینه و بازو و پشت‌شان تتو کرده‌اند بنگرید و دعاوی حسن نصرالله را دوباره مرور کنید. آن دختران زیبا و اولترا مدرن - که تصاویرشان در نت فراوان است - علی‌القاعده نباید به آن اسلام‌گرایی کلاسیک حزب‌الله لبنان همگرائی داشته باشند؛ اما دارند. در صفوف حماس و فتح نیز چنان دختران مدرنی به اندازه کافی یافت می‌شوند. در جریان انتخابات دهم ریاست جمهوری اسلامی ایران نیز چنین دخترانی فراوان بودند. در هر دو کمپین. ماجرا بر سر این نبود که "میرحسین

موسوی" مدرن و غرب‌گراست و احمدی‌نژاد سنتی‌ست و متمایل به اصول و مبانی شرقی. اصل دعوا بر سر نحوه انباشت سرمایه بود. دعوا سر شیب تند یا کند انباشت بود و جماعتی در خیابان بی‌خبر از همه جا آمده بودند رای‌شان را از کسی پس بگیرند که خود رایش را به سود صندوق انباشت سرمایه به شیوه کارگزارانی - مشارکتی انداخته بود. در ایران ماجرای نزاع سنت - مدرنیته از شکل بندی مشروطه، آغاز پارلمانتاریسم، ظهور اقتصاد سیاسی بورژوائی (بازار) و گذار از سنت‌های متحجر قاجاری، عبور کرده و مانند هر جای دیگری از جهان، به تضاد کار - سرمایه ختم شده است. دیکتاتوری بورژوائی (با هر میزان میلیتاریستی) با لیبرالیسم بورژوائی (با هر درجه از آزادی‌های فردی) در نهایت هدفی جز انباشت سرمایه را دنبال نمی‌کند و همه در کنار هم برای زدن منافع طبقه کارگر - به هر میزان که بتوانند - ایستاده‌اند.

### جنگ ناکام در جی 20

به ترکیب دولت‌های عضو G20 بنگرید. از عربستان که حکومتش به شیوه ما قبل تمدن و کاملاً عشیرتی شکل بسته و زنان از حق رانندگی و پوشیدن کفش رنگی؟! محرومند (پارلمان پیشکش) و ترکیه "عدالت و توسعه" طیب اردوغان که زمانی بوق سکولاریسم آتاتورکی‌اش گوش‌مان را کر کرده بود تا آمریکا و فرانسه و المان (کل اتحادیه اروپا) و روسیه به سادگی متحد شده‌اند. در کنار این بلوک عظیم سرمایه‌داری، چین با حزب کدانی "کمونیست" و کثیف‌ترین نوع سرمایه‌داری دولتی - هند با "دموکراسی پلورال"؟! همچون سگ‌های هار دندان خود را برای دریدن تن و جان کارگران و زحمت‌کشان جهان تیز کرده‌اند. واقعیت این است که زمانی سرمایه‌داری برای حل بحران‌های سیکلیک خود به جنگ‌های جهانی - به منظور آب کردن اضافه تولید و... - روی می‌کرد. اما حالا آن جنگ‌های نظامی جای خود را به نبردهای پیچیده اقتصادی در حوزه‌های مختلف داده است. حالا اوباما به هند می‌رود تا برای مقابله با ارزان سازی یوان و تقابل با سیل صادرات چین، یارگیری کند.<sup>۲</sup> جی بیست (هفته دوم نومبر ۲۰۱۰) بی‌نتیجه تمام می‌شود. بیانیه ای متکی به "ارزش‌زدایی پول ملی" به جای حمله به "پائین نگه داشتن ارزش پول ملی" قادر به حل مشکلات فزاینده سرمایه‌داری نخواهد بود. دوران بلوک‌بندی‌های جدید با افول هژمونی اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا شروع شده است. اگر در گذشته تقسیم جهان با جنگ و خون‌ریزی همراه می‌شد، حالا این جنگ‌ها به شکل "ریاضت اقتصادی" وحشیانه‌ترین شیوه قتل‌عام زحمت‌کشان را در دستور کار خود قرار داده است. همه کسانی که در این جنگ‌ها به خاک و خون می‌غلتنند و در فلاکت و فقر و بی-کاری از پا در می‌آیند، قربانیان تهاجم سرمایه هستند.

جنگی که جان واکر لیند در آن شرکت کرده بود، مانند جنگ کنونی آمریکا - چین، جنگ بر سر نحوه انباشت سرمایه بود.<sup>۳</sup> آنانی که در جنگ‌های جهانی اول و دوم، جنگ‌های ویتنام و کُره و عراق و افغانستان ناگزیر به جبهه‌ها رفتند و کشته شدند، زحمت‌کشان جبهه کار بودند که لاجرم برای بقای سرمایه می‌جنگیدند، و اینانی که امروزه دست‌پاچه بی‌کار می‌شوند رفقاء و هم طبقه‌ای‌های آنان هستند، که این بار در جبهه ای دیگر (بی‌کاری و فقر) به قتل می‌رسند. نتیجه جنگ و رقابت اقتصادی گورستان‌هایی‌ست که شقایق‌هایش با خون کارگران، سرخ شده.

پی‌نوشت:

۱. احسان نراقی که خلاف جان واکر لیند "پروفسور"! شناخته شده ایست و در مشاوره دادن به اعلیحضرت و علیا حضرت تا بنیاد باران محمد خاتمی مرزی نمی‌شناسد، اساساً القاعده را محصول مارکسیسم می‌داند. درست مثل این‌که حضرتش مدعی شود مرلین مونرو خواجه ای سیاهپوست از تبار یان اسمیت سفیدپوست بوده است.

۲. اوپاما در هند قراردادی بالغ بر ۵/۸ میلیارد دلار امضاء کرد. به منظور فروش هواپیماهای باری نظامی C17 به هند. دولت امریکا امیدوار است از طریق فروش تسلیحات به هند نه فقط ارتش این کشور را امریکائیزه کند، بلکه به دو هدف دیگر نیز دست یابد: یکی با سود این فروش اسلحه نزدیک به ۲۲ هزار شغل جدید ایجاد کند و در مقابل قدرت نظامی چین نیز ایستادگی کند. فروش ۶۰ میلیارد دلار اسلحه به عربستان نیز در راستای کنترل بحران اقتصادی امریکا به شیوه میلیتاریزه کردن جهان صورت می‌گیرد. وقتی ما می‌گوئیم فرق چندانی میان نئوکان‌ها (بوش) و دموکرات‌ها (اوپاما) نیست، تحلیل‌مان ناظر به این شواهد است.

۳. کسانی ممکن است با علم کردن ساختار عقب‌ماندهی اقتصادی افغانستان و انکشاف نیمبند بورژوازی در این کشور در کنار موضع‌گیری ایدئولوژیک (اسلامی) طالبان ما را به سبب این اظهار نظر به ریشخند بگیرند. مهم نیست. طالبان اگر فرصت تثبیت سیاسی پیدا می‌کرد، به رژیم می‌مانند حکومت عربستان تبدیل می‌شد. تعجب نکنید!

#### یادداشت:

هرچند آقای "گوزلو" با آوردن " همه سربازانی که با کمک‌های مالی تسلیحاتی و امنیتی امریکا، عربستان، امارات، پاکستان و ایران به فرمان گروه‌های جهادی - از ربانی و احمد شاه مسعود گرفته تا حکمت‌یار - علیه نیروهای نظامی شوروی می‌جنگیدند، قربانی سرمایه بودند." در رابطه با مبارزات آزادیخواهانه مردم افغانستان علیه استعمار شوروی آنزمان، حساب آنها را از مقاومت مردمی و غیر رسمی جدا ساخته است، باز هم باید بیفزائیم که خلاف مقاومت رسمی و ایسته به استعمار و ارتجاع، در بطن و جوشا جوش پیکار آزادیبخش مردم علیه استعمار شوروی آنروز، بودند نیروهائی که در تقابل با امپریالیزم متجاوز و ارتجاع غنوده در دامن رقیب امپریالیستی اش به پیکار مرگ و زندگی شان ادامه می‌دادند.

یاد جانبازان شان گرامی و راه شان پر رهرو باد

اداره پورتال AA-AA